

سلام

سلام به روی ماهتون
به چشمون سیاهتون

به نام خداوند بخشنده و مهربان. سلام به فرهای گل و گلاب و دوستان خوب کوشا و نیوسا. امیدوارم حالتون خوب و آسمون دلتون رنگین کمونی باشه. بچه ها! این روزها هوا داره آروم آروم سرد و سردتر می شه. توی فصل های سرد سال، به این خاطر که گیاهان و درخت ها خشک و بی برگ می شن و دشت ها و شالیزارها زرد و پژمرده، پرند ه ها به سختی غذا و دونه پیدا می کنن. تو سفره غذای بیشتر ما، دونه های ریز برنج و خرده های نون اضافه میاد. ای کاش این روزهای سرد، خرده نون ها و برنج ها رو بریزیم لبه پنجره یا گوشه حیاط تا پرند ه های گرسنه، بخورن و شاد بشن. با پرند ه ها مهربون باشیم.



مهارت

شیرینی پزیم

دوستان خوبم! دلتان می خواهد گاهی به جای مامان، بروید توی آشپزخانه و غذاها و شیرینی های ساده درست کنید و با اشتها بخورید؟ اگر بله، از بزرگ ترها اجازه بگیرید و خواهش کنید مواد لازم این شیرینی را که می خواهم یادتان بدهم برایتان آماده کنند، تا شیرینی پزی کودکانه را تجربه کنید.

پختن این شیرینی، هیچ نیازی به شعله فر یا اجاق ندارد. مواد لازم: بیسکویت: یک بسته. کره: ۵۰ گرم. خامه صبحانه: ۱۰۰ گرم. پودر کاکائو: دو قاشق مرباخوری. شکر: سه قاشق مرباخوری
اول یک کاسه مناسب بردارید و بیسکویت ها را داخل آن بریزید و آن ها را خوب خرد کنید. وقتی بیسکویت ها به پودر تبدیل شد، آن را کنار بگذارید. بعد کره را از یخچال بیرون بیاورید و در ظرفی روی میز بگذارید و مدتی صبر کنید تا تقریباً آب شود. حالا کره نیمه آب شده را در کاسه ای بریزید و خامه را به آن اضافه کنید و آن قدر هم بزنید تا با هم مخلوط شوند. بعد از آن، شکر و پودر کاکائو را در همان کاسه بریزید و حسابی با قاشق هم بزنید. مرحله آخر، اضافه کردن پودر بیسکویت است. بعد از آن دوباره به هم زدن ادامه دهید تا مخلوط، شکل خمیری پیدا کند. حالا یک تکه ورق فویل را روی میز پهن کنید و خمیر را لوله کنید و بعد وسط ورق آلومینیومی قرار دهید و ورق را مثل کاغذ ساندویچ دور خمیر خوب ببیچید. بعد آن را به مدت یک ساعت در فریزر قرار دهید تا شیرینی، خودش را بگیرد و سفت شود. بعد از این مدت، رولت را از فریزر خارج کنید و از مامان یا بابا خواهش کنید که آن را به همان صورت پیچیده شده در فویل آلومینیوم، با چاقوی اره ای در فواصل یک سانتی متری ببرند. رولت بیسکویتی شما به همین سادگی آماده است.



شعر

سوغاتی

نیمه پاییز بود، سردتر می شد هوا
از سفر برگشته بود، باز بابا پیش ما
بود سوغاتی ما، چیزهای گرم و نو
داد دست خواهرم، چکمه و یک پالتو
بعد هم بابا گذاشت، بر سر من یک کلاه
بست دور گردنم، شال گرم و راه راه

شاعر: غفرت زبلی

قصه

مهربونی با پرند ه ها



یکی بود، یکی نبود. زیر گنبد کبود، به پسر بچه مهربون بود به اسم امیر. امیر کوچولو هشت سال داشت و وقت هایی که مامانش می رفت سر کار، تو خونه تنها بود. یه روز که امیر مثل همیشه، تک و تنها مشغول بازی با ماشین ها و آدمک ها و لگوهاش بود، یه صدای عجیب به گوشش رسید. صدا از سمت پنجره بود. آهسته بلند شد و رفت به سمت پنجره و با تعجب دید یک جوجه پرند ه که هنوز درست نمی تونست پرواز کنه، داره خودشو می زنه به شیشه. انگار تنها شده بود و راه رو گم کرده بود. امیر با عجله پنجره رو باز کرد و جوجه کوچولو رو که از هوای سرد پاییز می لرزید، آورد داخل. نازش کرد و بهش آب داد تا مامانش از سر کار برگرد. وقتی مامان امیر کوچولو اومد، گفت: «این یه جوجه یاکریمه. یاکریم ها، پرند ه های کوچکی از خانواده قمری ها هستند که خیلی آروم پرواز می کنن، رنگشون صورتی - قهوه ای و یه طوق سیاه، دور گردنشون دارن». بعد با یه جعبه خالی کشش، برای جوجه یاکریم خونه درست کرد و واسش آب و خرده های نون ریخت. جوجه کوچولو، شب رو در گرمای خونه امیر اینا، سر کرد و خوب خوابید. صبح، مامان امیر به امیر مهربون گفت: «پسر ما! دیگه وقتشه جوجه کوچولو رو پر بدیم. می ذاریمش پشت پنجره، مامانش میاد می بردش». امیر، جوجه رو ناز کرد و بوسید و باهاش خداحافظی کرد. هنوز چند دقیقه نگذشته بود که بابا یاکریم و مامان یاکریم، اومدن دنبال جوجه شون و بالیندن بردنش. دوستان خوبم! فصل سرد پاییز در راهه. با پرند ه ها مهربون باشید و هوای جوجه یاکریم ها رو داشته باشید.

به یکی می گن یه جوک بگو، می گه: خیارا!
می گن: چه بی مزه!
می گه: خیلی خب، خیارشورا!



از یه کلاغ می پرسن: اسمت چیه؟
می گه: طوطی!
می گن: پس چرا رنگ بال و پرت سیاهه؟
می گه: آخه تو مفازه زغال فروشی کار می کنی!



تلفن مدرسه زنگ زد و مدیر گوشی را برداشت.

مدیر: بفرماید.
صدا: آقای مدیر، پسرم امروز نمی تونه بیاد مدرسه.
مدیر: شما کی هستید؟
صدا: من پدرم هستم!



اولی: من چون گوشت گاو خوردم، قوی و پر زور شدم.
دومی: پس چرا من که این قدر گوشت ماهی می خورم هنوز شنا یاد نگرفتم؟



پدر: پسرم امتحان ریاضی ت چطور بود؟
پسر: فقط یکی از جواب ها رو غلط نوشتم.
پدر: عیبی نداره. پس بقیه سوال ها رو درست حل کردی؟

پسر: نه، چون اصلا وقت نکردم به بقیه سوال ها نگاه کنم.



یکی از طبقه صدم ساختمون پرت می شه. وقتی به طبقه پنجاه می رسه می گه: خدا رو شکر، تا این جا که به خیر گذشت!



پدر: پسرم مگه تو قول نداده بودی نمره هات خوب بشه تا در عوض برات دوچرخه بخرم. یک سال گذشته رو چیکار می کردی؟
پسر: داشتم دوچرخه سواری یاد می گرفتم بابا!

کاردستی

هواپیما

وسایل لازم : مقوای رنگی (دو نوار پهن - دو نوار باریک کوتاه - یک نوار باریک بلند). قوطی کبریت . چسب . قیچی



بعد دو نوار پهن را به دو طرف قوطی کبریت می چسبانیم.



نوار باریک بلند را از وسط تا می زنیم و به دور قوطی کبریت می چسبانیم.



برای قشنگ تر شدن کاردستی، آن را به سلیقه خودمان تزئین می کنیم.



یک نوار باریک کوتاه را به انتهای نوار بلند چسب می زنیم، سپس نوار کوتاه دیگر را تا می زنیم و به شکل ایستاده می چسبانیم.



و این هم یک هواپیما برای آقای پسرهای گل!